

سأل سئمت يوم

واقعات سال ۱۳۸۱ هـ ق

۱۸۷۶

بسم الله الامنع الاذرع الاذرع من الاذرع ان با ايتنا العبر
 اسمع نداء الله ثم اعجل يا قوم من لدن ربك ولا تكون من الذين هموا
 اشرف شمس كجبال عن افق الجلال ائتذوا الا انفسهم ظلمه وكانوا في شك
 او نيا ب اياك ان تترك بالذبح كان لم يزل واحدا في ذاته واما انفسهم
 شرها ولا شبيها وفيهم بذلك كل انزل من قبل من لدن عز وجل واداب
 ان الذي سعى محمد قبل على ونسبه الله الى نفسه انه لو وضع من ادواب تلك
 الشجرة ما الله الحق لو اخذ عند في اقل من الجاهن بروضات الامر ليصرف
 بسطا على الرب ان با عبد هل تلعب في امر الله وتجب ان تكون من الذين هم
 يتخرفون في كل حين ذبا من ذوق والها سلكا ومصيرها عذري ومحبوبيا عن ودا
 ما الله يد ذنبا اذ اعمهم واسودت وجوههم اذا فاعببروا باعداد الاجاب
 فاما علم با في ودين فذكرت محبوب كلشي والله كل من في السموات والارض
 وما ائتذت لنفسي شرها في المشك وكما لك كمنك من قبل الجبل واكون
 الاخر الذي لا اخر له وانتك فاشبهت بما شهد الله ولا تكون في صرير وحباب
 وانا خلقنا الابن با من لرا وورد من عندنا وانظفنا ببناء نفسنا لبتدرك
 به اول الاباب وشهدت طرود وبقم وروضن با انه ليعلم المصير على كلشي
 ينظر من يشاء به لطان من عندك وان الهه يرجع حكم المبدئ والهاب ان الذين
 هم با حشر في الدنيا والعرض وما سمعوا انفرايت الله وما اشرف عليهم انوار النجا
 لو يسترهم با هووا انفسهم ويحببون با الاورام لعل فيهم الله اعلم وجي

سوال بیست و نهم

۱۵۲

واقعات سال ۱۷۸۸ قمری

عن كل الجهات وخرقوا بلطني كل الاحباب ان باعده اذا اجبتك من قبل وامرناك
بان معاشرتك الاحباب بمصوع وخشوع وتذكرهم بهذا المظلوم الذي فاء عليه عباد الله منهم
كفروا بالله واشركوا به اياه وجاهوا بنفسه لعل ينذكرون في انفسهم بالله الذي خلق كل شيء
بامر من عندك وان اليه يرجع الامر في يوم الحساب واما امرناك بان تحزن حبيباتك لانهم
وانك ذويت في بعض النفوس ما ذويت اذا ظهر نصك ووجهك وذاتك من كل اسوأ
ثم ذكرا الناس بالمرحلة الحسنه في هذا الجبال الذي استغوى علمه عرشا في انفسهم في ذلك
الاقابام ولم يبعد نفسه فاصرا الاضنه انهم في الوهاب واليهاء عليك وخالص صانع
امرهم سلاه واسمى اليه بعد الذي اخذت كل النفوس رجفة واضطراب

اي منهم بشر نفوس ابيع احلوا اذ منحزين كبري وكيال سلوك وصالا باعباد الله
وقارنا بانقطاع هذا الصحرى كمن بشأه كه انا وحي اذ لو طاهر شوي من الايمان اهل مع ا
وذكر الناس عين غلبه وحكمه ان باعده من خلق باخلاقه الا اننا ارضنا حكم النزاع والجهل
واظهرنا الامر بغيره واقدراد من غير ان يلفت به احد من العالمين بيان الامر
في اذ ذوت سلاه في الحاديه والبراديه كذالك بظلمك لسان ذك من حبه عرش
البيان لتكون من الموفين امر الله واسمجه مردان كه در هر دو يك رسا عني سر
بني اهد اياما دنايد وادعا كند ذيفت ده نفس وبيوديت ذبه انفس احد
صلاه كمن من الذين يمشون في كل حين على سبيل جديده والجهلاء عليك
شبهت افسا وسيد حشر و كذالك وواقعات سال ۱۷۸۸ قمری

بنوعی که اشاره کردیم سید محمد و آقا جان بیک نیز پس از خروج جمال نبوی و اصحاب از قتل زاری

شاگرد و محزون گشته تا آنکه قریب بیست روز از اوردن بیز انصرافه به ایسی ندیوشی گرفتار شده
 اوقات نمود و چون اعراضش ظاهر شد و خوابش آمد و شد در صوم و دست درختی در آن ذکر عشق
 و غمزان فرمودند و در هنگام خروج از اوردن از طرف جمال ای بی بیز از صفاتی اصرار شد که بایران
 برگردد ولی نشیند و با خوابند کوره و بیز انصرافه ای بی بیز انصرافه و مستعد نشان عظیم با اتفاق بود
 ایسی دارد و عکاس میفهم قسده گشته در یکجا ساکن شدند و بیلا حظه در غایت پس احترام استمال
 مسکری همی نمودند و زن بیز ایسی مکرر با بحالت سنی نو عیکه مظهر و قیحه در فواح که بیله از او مشهور
 بود بکرم ایسی داخل شد و مع کل ذاک که برای مصالح و قسینه اغماض فرمودند ولی رعایت
 فائز به بیز ان میشدند و احوال بجزارت بیگام و احوالی میافتند و بلاخره بیز ان مشغول ایسی
 و آن عظیم از استعمال مذکوره نخل شده چهار از ایشان بسته پناه تخی بودند و این موجب خصما
 ایشان را گردید و عقل در حال بکرم داشتند و منور و متوقع بودند که چون خویش از بیز ایسی بریدند
 همه گونه استمال در غایت نسبت ایشان بشود و در خلال احوال که در وقت و طایفین
 مزید گشت تا بالاخره متعاصد مکنونه شان ظاهر شد و با سینه محمد و آقا جان بر یکت پیوسته
 و مستعد انقیاع و قطع شجره مبارکه قیام کردند و کلمات و آیات بسیار می که با خود داشتند تکرار
 کرده تغییر داده عباراتی از خود افزودند که بهیچ وقت و نیت دیگر نرفته متعصبین موجب خروج از اوردن
 دین بود بدست محمد بن دادند و امان بین عامه شهر نمودند که اعتقاد اینستائنه کفر بین
 و محدودین و صد با الهی ایست و الهی را چنان شکرانده و بقدح و ذم و عزا و داد داشتند
 که طاعت احباب طایف گشت و با تش عیبت برافروختند و امساک زمام نر گشتند و از
 محض ایسی اذن طلبیدند که شجره صا در اینج وین بر اندازند ولی منع فرمودند و امر تسلیم در صفا

سوال بیست و نهم

۱۸۷۱

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق

عن المدینه بدانک ناحیة الودفان و بکت الاشبا و اصفرت وجوه الذین اقبلوا
 الی الله العزیز المنان فی کل یوم و در عینا منہما ما لا و در علی لیسدر من قبل عن ذلک
 علم ما یکون و ما فیکان اذا نزل الواحی بوسوسان فی الصدور لیاخذوا لولح الله
 و اثره فی اضع ما المجران و غلفت ابواب اللغات علی الذین لوجوه و الی وجه و بحم العزیز
 المنان بتاوردان فی کل الاشیان لسفک در من بعد الذی حبسنا فی البین
 بما اکتبت ایدیهما و ایدیه الذین اعرضوا عن الحج و کفروا بالبرهان اذا دخل
 مفر المسکون مد فالایانا کفرنا بالله و اذا رأوا احد مثلها ما الا نحن من الذین ا
 بما نزل فی البیان لثبوت کل الذوات علی کذب هولاء و بلینهم ما الا اعلی ان
 و ثابت لقر العزیز العزیزتم و اصحاب ابن منکام بنایت متأثر و متغیر و خشمنا کن شدند
 و دواعی و بوجوه حدوت حدتکاک و انقلاب کامل و تمیاضت چه سید خود و اما جان
 بیکت و میرزا رضا قلی کار معاندت و مخالفت بر وجه افراط رسانند و اصحاب نیز در ششم
 و غیر از اعمال و اقوال آنان ز نام بسیر و اختیار از دست دادند و در اثناء آن احوال بی حیا
 ابراهیم کاشانی از هم زمان مرکب است که در بخش سابق نام بردهیم اختلافی احوال کاشانی
 طریق طغیان و عتیه بیان پیش گرفت و آغاز تفسیر وضع و سلوکش در احوال ایام مسلم
 بواسطه ارتکاب فحارنا سوابی بر ذکر کرد که موجب تکدر خاطر جمال ابروی گشت و متغیر
 اینکه حجره فی را که محل بیرونی عین چشم واقع شده قلب بود و خواست با جمال وقت
 سکنی گیرد و در نهایت جبارت و سوادب انانیت ایشان را بیرون از کتبه بسیار خشم
 بگسترده و در همان هنگام جمال بی شمی کنان رسیدند و نظر بر انانیت شخصان گسترده و متغیر

سوال هجدهم

واقعات سال ۱۳۵۵ هـ ق

۱۸۷۱ م

در برکس آشنای میبیدند و در محل سکنش از تهنیت بیگانه نشند و در وفاتش مذکور در هفتاد گزاف
گشته بهلاکت رسیدند و جسادشان در همان مکان خنجا مدفون گردید و چون ماهی بگذشت سید محمد
و رفقایش آنروز در سوختن و غیره ندیدند و سیله کافیه جهت تعیین وقت و بدست آوردند و تمام
همت بهیچ و عمارت قیام کردند تا آنکه بقهر الهی دچار بدست بهشت تن بدین سلامی استوار شد
سلیمان اصفهانی دستار عجد اکبریم خراط اصفهانی و آقا احمد کاشی با دو پسرش حسین و حسن و نیز
آقا حسین شیخی کاشی و محمد جعفر زردی (جاک) شدند و در آنوقت زلزله در عرب عظیم در ایالتی افتاد و ناما
از فاضل مدام و حاکم و ضابطا و عمارت قیام کردند و با چوب شمشیر و تفنگ رو به بیت امیر خاندان
عودی مذکور در رو بخانه و منزل اصحاب آمدند و هر که را دیدند دستگیر کرده برای کشتن کشیدند و کرا
با اعضا حکومت و عمارت قیام حول بیت گرفته غلغله عظمی در آنجا شد لکن در هفتاد عصر و نیم تمام

نوم عبود با صره افتاد و پس که احدی از جناب بنام زینب ششم در تهنیتیم چون بجزئی کلام موافق باشند فرمودند که در
حکایت و با پیدا شده و نظم درستی نیست که تو توانا تقریب جویا شاید کم با سبب عینی و اهل حکایتی را آلوده گردی ازین بود
فوت زانو یا تم و زنگ عذوب خود را بقتله شفا شمر و ساندیم و در جامع منزل نمودم و در دنیا دیدم که در سینه آدمی که در
نخبر بودند را شده بر من حمله نمودند و بعد از این چند نفر نمودم با بهاء انا همی بجزی تا آنکه در جمعی همیشه و بر پیدا شدند و در حرکت
رزیز نمودند و در آنجین یکا از خدام پیدا شده گفت ایند و گفت که مانع تو بودند و کمره افتاد شدند چون بیدار شدیم
بر کستم و براد افتادم و چون بیامی که منزل حاجی میرافغان از اجناد رسیدیم روزی باران شدیم و کمره رفتیم که شام
و عبد الاحد را روانه فرودند و او بنده را داخل کتاف نمودیم و در آن زمان حضرت اکرم بودیم که در قصر جمعی امیرانیم
و خطاط باشی روی نمود ... و بعد از سه روز در حق خطاط باشی اینکله صادر شد که جهت امیران شمس را در هم نه
زبان میرا و لا عفر له بتاور مس کند ما فرمودند آنده تنها با با بود بلکه یکس چیز با در سل استنرا جنود و در هفتاد هفتاد
دش و میشد شکر کنیم که چنان مفیدی از میان شما رفت موردی و این ابراهیم فرمودند تا با او در ایام تروق تا کتاف
مدارا کردیم چون از درجه تبار کرد و با خطاط باشی متحد شد آن بود که با شمس خطاطی به جهت در آن افتاد و هزاران میشد بدین

سال شصت و نهم

واقعات سال ۱۲۸۱ ق

دیار گناه گنجه و مشه با در جیره را مستقل میگردند و همه لایحه اتقانی در خصوص مجازات ایشان
 نگاشت و خطای میرزا محمد ایدین بن آقاسی که بصیغه بود با توافق جناب به با امان ظاهر میگردند
 و گرم بنویسد و امید نبات میگرد و برای رسیدن بخانه ایشان میرفت ولی نسبت به آن وقت
 و نثریات کاویب سید محمد در قشایس مردم مکه چون حالت عداوت و ایذا یافتند که
 محمد الدین ایدین در همین عبور سنگسار دادند و بیان واقعات فکوره در قده از الواج و
 صادره در آن ایام از حکام مشهور است و در این زمان است میرزا ایدین میرزا نوله الاثنی خطای
 صمدی و احمی اسم الله قدح حضرت اجرب من نزلک محمد صریح از فراد و الشوان بر
 و سبیل رحمة الرحمن علی العالمین و با حمت نه برات الخاف صر و وضع غرض
 کان ماء بیاک انخطاط فتللم الصوب بزالک اشرف کواکب السمود و داد کواکب
 شعله ایام النبیه الاکرام بیاک کواکب الناجین کواکب

منه گنجه اتقان چو شیر	بیر امان سترن شند و لیر	آدمی گویان بیزشان	نارضا شکیله بیزشان
بزرگ کرده آن صیقلی	رختند آت از ایشان	هرگز خطی آید کون در جیم	در آن اوار کون در جیم
بسر گرفته حله پایدار	حمر کرده رحمت بسیار	رحمان خدا آن ناکون	خداوند در کشته شون
با در خصمان دیکه فادیم خدا	بزرگ داشته از ترب	تل زنده در زور سلطان	خو بسته در تل حوا این
مطیع کرده چون سوزان	ز در تل حرمت کشته ایشان	بکمال بندگ در زورب	عزیز کردند در هم شون
بسیار پیشین در آن	خوش گویان داشته شون	که چو کشته اندر نام	در همه به شرف در سر نام
دکک آن ایام که بزرگ	بسیار عیان نامه به بزرگ	بسیار چیز که آن در جیم	بسیار بزرگ در جیم
یکت در شرف در ایشان	این چنین تا زین فردا شدند	جایی که بکسر فتنه کاشان	

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری

۱۲۸۸

لحق عروه باطل این طرد داده اند و فتنه بزرگی بر پا نموده اند و اگر فصل بیستم
في الحیوة اثباته الله لولا الحاکم علی ما یورد جمیع اشیاء شکیه حرور را محسوس
داده اند مشاهده فرمایند مع رحمت کبری و فضل عظیم الهی چگونه طمان
عروه اند که آنچه طلب نمودند مقبول نشد لکن با افساس و جامع حال
شیطان محسوس شدند لکن الله علیهم مع انکه آن نفوس از باطن طمان
چه مکاتب در ارض سر نوشته و باطن فرستاده اند با وی محبوب من
ببعضی ظاهر شد این که شعبه آن ظاهره جمیع اشیاء و صلیب معاندان فتنه
بان باختریم بعد از آنکه طوی غریب القدر و دیگر آنکه مدت بود که از سبب
آیات نازل نه و باب انما مسدود و طلعت و ظهور و در سبب الس
خبر و فوری است سحاب غیابت مرتفع و مطاردت نازل انشاء الله
از بعد هم الفتح من بعد از شطر الحیة او سال خواهد شد لکن در این
مخوف العارفين و الحمد لله رب العالمين و دیگر در باب فتنه عروه و فتنه
ان امر و احسین علیه و آله و سلم هم میبوی نوشته شد ملاحظه فرمایند
و دیگر از قبل این عبد تکبیر شیخ جناب فامر و احسین من اهل نوافرنا
و فیصل با ایشان نویسد که مطلع باشند و الروح و القدر و القدر و العباد
عاج حضرت از من محکم من اهل البها و اکثری اذا الفتح منزله باوسته و غیره
الوجه و صریحاً از فامر بالک انجام نمی و بعد از آنجه با این شطر نازل و بسیار
ناله و صریحاً و محسوس در حکم محکم من فتنه غریب قدر شده است جناب با برضا

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق

۱۲۸۶

طرس غزوه باطل این بار داده اند و فتنه بزرگی برپا نموده اند و اگر اصل سبب
 فی الحقیقه اباطینه اند که در الحاکم علی بایزید جمیع افعال شنیعه خود را بر او نسبت
 داده اند و عاصی فریاد مع رحمت کبری و فضل عظیم الهی چگونه در میان
 نموده اند که آنچه طلب غم خوردن مقبول نشد لذا خائبا خاسرا و جامع حال
 شیطان منحصر شدند لکن الله اعلم مع آنکه آن نفس از اباطین است نه از
 چه مکاتب و ارض سر و شمشه و با نظرات فرستادند با وی که محبوب من
 یعنی ظاهر شد اند که شبه آن ظاهره به جمیع افعال و مصلحت معاینه این سنبل
 بان با خدیج بیدار اند طوی الغریب العزیز و دیگر آنکه در کتب است که از سماوات
 آیات نازل نه و باب لغام سدود و طلعت و صرور و در بیستم الس
 چند و فوری است مهتاب غیابت مرفوع را مطاوعت نازل انشاء الله
 از بعد از علم العراج مذبحه از شطر البقیه او سال خواهد شد لکن بهای عینک
 عیون العارفین و الحمد لله رب العالمین و دیگر در باب نفس مرده و بیاض
 او امر از حسین علیه السلام و الله شکر میجوی فرشته شده ملاحظه خواهد فرمود
 و دیگر از قبل ابن عبد کبیر شیخ جناب افامه و آنچه بدین من اهل نوافل است
 و تفصیل با ایشان فرمودید که مطلع باشند و الروح و النفس و القدر و العباد
 علی حضرتان و من حکم من اهل البیاء و ما کثر فی الالواح منزله با دسته و غیره
 بلرجه او ضریحا از قلم مالک ایجاد نمی نماید از آنچه با این شطر نازل و بسیار
 ناکب و مخفی و مخفی در حکم محکم من این غریب و پرورش آینه اباطین و غیره



سؤال عجيب

١٨٧١ م

واقعات سنه ١٢٨٥ هـ

بلك ان الفوه والضلعه فيها حنف بن القناري التي بطنها على الارض فطرس و
 جبروت وردت وملكوت سلطنتي وملكك قدي واقاليم امري والووبت انما وما
 مذرف باحاطه علمي صبا في يد واقفا بضا من انوار حسي وشناع من ضياء
 ومثلا لا من افلا حسي قد اعطى بفضله وكريم لمن يدخل فيكون جبروت وم
 بذكرون عند عجبات بحر النور ووايات الطلعه والعرش فما التي قد دخل كل التو
 من ادكارهم وهم لا يجولون بسحب كل الكائنات من خواصهم وهم لا يحيطون بل
 الذي انبته من يدك فقام بروح امرك حتى من نفس حانتيك وشربتي
 كراس من صبايك مجبري لانه يذكر الحوادث التي كانت في السن الغافلين من برك
 والباشرين من خلفك الا جالك الخداد الا الذي جعلت له السمع اية الخدا
 من عندك والبصر حفره السفره وجهه بامرك فبا التي قد اجبرحت برك الا
 بين بردي سلطان عظمتك ولكن انك فلم بان اتنا وقلوب من شرافت
 بما اسمع اقوال الدين ااطلوا باسرنا امرك وحنياث ما في علمك وتكونا ما
 العالمه وافنوا بمراتب الدنيه كما تم نورا انزل من جبروت امرك فلك وفلك
 الحس بان منظر الاعلى مذرف لك من شجره الا بهي فواكه الا صفي كيف عمر
 عنها ووضعت بالذي هو اذنه فارجم التي ما هو خير لك فواكه من الاعلى و
 ارض بعض منهم بالي اجيبوا بقول من الكتاب بعد ذلك انه منك بالضره
 من غير التاويل بان كل البيان لا يدل بكلمه من عنده كلما ذكر من الجبه والبرها
 ثم الدليل والآيات والنبيا والعايات لم يكن الا لصفه الظهور والا

معرضه دارد که شا بدخشا او ظلمت هوای فسانه و شیمات افش شبا نیت
 فریاد فم بلمت ذای پرو کار که در این وقت جمع انضمام نفس و اکان منزلت انبساط
 قابل آنست که کلماتش مقبول آید و با بیانانش مذکور شود بخت حکونه علم هستی
 برافزاید و عدم صرف کیا تلقای ظهور قدم اطهار و وجود نماید چه که عرض همین مطالب اطهار
 وجود است و آن اذ اعظم خطبات محسوب و اکن چون لاجل لغزب عباد بشا طری و لغزب
 و اقبال نفوس بصله من الاوص و التما عرض بشود لذا از بحر عرفان طلب غنوی بنام
 اکه انبساط پیشین میداد که قول بر اول اذ اذکار و عرفان و اقبال نام منی بوده و هستی لا
 بینهک اقبالهم و لا یضرن اعراضهم هیچ و منی باعث اهدایت نرسد و هیچ ذکر است
 اهدایت در نیاید بلکه ذکر اهدایت در ساحت اهدایت ذنب صورت و غفلت
 چه که شرف او بینهها اهدایت و لا یضرن اعراضهم اهدایت اهدایت اهدایت
 بمنعک فی ذالک و لو عرف فیها کما و رفت من بدین ان بعض علی فالتک انک انت الورد
 فی کل اورد و بر بدی فی کل ما قلت و نقول و فی کلما الطهرت و نظیرت عزالت با الورد
 ان احضار و نفسی الا ما احضرت له و لا اورد ان الکلم الا بما امرت به و کون طرف
 کینونی ناظر الی افق اوارک و مشرف احکامک لوطی سبأ الا فی کاد المنبسطه
 المنشره فی الاارض الاصل انت الحاکم فی امرک و لو الامر بما یبکره من الملک الاول است
 الطامع و حکمت استک تقصم بان مشعلی من الذین لم ینبکوا الا بان ذک و لم یضربوا
 الا با و اذ بانک انک انت المحدثه المعالی المیهن الصبوم عرض بشود چنین در در زمان
 فعم در همین تکلیف امر با و شد بدین و تفصیل آن در همان آیات خدمت بعضی از

سوال بیست و هشتم

۱۷۹

۱۸۷۱

واقعات سال ۱۷۸۱ هجری

الاسماء باری ناصر معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طبرستان بودیم و محبوب آنان
 بقصد جیل نایاب برون شریف بردند و بغیر نام از مدعیان محبت رجاء فرمودند که این سفر
 هجرت اگر چه بظاهر سهل و آسان است و لکن در باطن شدت و آفات بسیار و اگر بصورت
 سلطنت واقفانه مشهود و لکن در معنای محبت و اضطراب و آلام محبتی مکنون عرض خود مینماید
 و رحمت بر خود مدهید و بگردید تا بنفس خود هجرت بنام آنچه کلمات محبت است و شفقت
 انگریز بود و لکن با و لکن با فرمودند مقصد بنفاد این نیت و حجتی با دعا ای آنکه زادی بجز
 رضای دوست نخواهم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود مکتف و از صبح و
 این دوست غافل غم سفر بودیم و با طلیع محبوب هم سفر گشتم در روزه بادیه پیرویم بار
 حب محمود و جمال شوق محبوب تا آنکه از اعظام مجاور بودیم حسنا و حسبات و شاد
 نمودیم و حسبات این حسنا نمودیم تا آنکه او در جبهه حضرت شدیم فلک آبی هم
 ارض روحانی بر جوری امر سوری گشت و بعد بر کبک هوی در بهای طغیون و او هم
 در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجمع گاهی منفرد و گاهی محبت و گاهی بغضت با هم و لکن
 بر سر بودیم سلسیل بیان در کل جهان از کوشش و زحمات جاری و لکن عیش معهود و
 انوار وجه از افاضل شرف و لکن اقبال غیر موجود هر چند در هم و گمان افزودیم از
 توجه بجز کاسیم و با این احوال غیر مرضیه و شغوات غیر لایق خاندان شرف
 غفلت و هوی شرف شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت
 محبت با کمال شفقت و ملاحظت ملاحظه نمودیم بعضی از ما متذکر که اگر احوال
 علیه الهیه موجود میشود با این احوال رده به مقبول شویم با لایق حین را غافل و



شعور است نشانی که بان فتح عبود الناس و بهر فهم اعماله و احکامه جل و عز علی نفس دانه
 و تریه نفس و سادج امره اگر چه اکرمی از اس نام اند و کن بعضی از انفس دکنه و ابصر چه در بقا
 و حیاته موجود انهم میزدن الحق عن الباطل و يعرفون من عرف کل امر باطنین به فلو بهم و
 الا انهم عباد مکرعون بادی امر عظامی رسیده که جمال و دم در بیت عاکف و امر بتدابیر
 فرمودند و به پیچیده بلافاصله از برای احدی ممکن نه تا آنکه در پی او آیام و شهر و حجت او شعبان
 مکتوبه از جناب افاضت قبل کبر این اخ جناب آقای اسم الله م ه علیه من کل جماعت
 لدی الوجه جواب لوح امع اندس الذی تجمله الله وجهه للصلحین و نعمه للشرکین از مطلع
 بیان رحمن نازل بعد از نزل آن لوح مبارک اهل این ارض تعبیر عرفت و بجزه تمام ظاهر
 در شهرت آن در این شهر است و ما آنکه در بعضی از آیات عظامه از مطلع رحمت نازل شده از
 استماع آن این عبرت ملین شد که امجداته فرضیه است مخصوص فی من خبیثه بود بعضی
 از آیات آن لوح مبارک در شرفی و اشقیان عشاق و در بعضی در شرف و افتخار اهل
 نقای و صورت لوح مبارک این است قوله جل کبریه ان با اسمی من عندک من خیر الوجه
 ما انت ابن اخک فی ثناء و عرافه الشرف و الاشقیان و زورنا منه ما یهدی
 به الشرف و الاحتراف و حب الله مالک يوم اولی الخیر طوبی لمن یضرب و یطکر فیها نزل
 من اذن الله المقدر اندر بسم الله الا قدم اول عظامه فداحرف المیزان و من
 نارا شرفی این شمع انوار عالمات با محبوب العالمین فذلک الشرفین فی طهار
 العبران ابن اشرف صبح و صا لک باه و صدور العالمین قد نبیل احب اذ الاضیا
 عنی ارض البعد این بجز شرف اجتناب نداد و نعمت ابدی از جبار السماء الفصل

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق

۱۸۷۱ م

عزف البها في بحر البلاد ابن فلک بخانك يا منجي العالمين ترى مطلع ابا نك وطلحات
الامكان ابن شمس فن عنايتك يا نواد العالمين قد خبت مصابيح السموات والصفاء
والغزوة والوفاء ابن شمرنات غير ذلك يا محرك العالمين هل ترى من يصر صفتك
او يفكر فيما ورد عليها في حجتك اذا اوقف القلم يا محبوب العالمين قد كسرت
اغصان سدرة المنتهى من شرب ادراج الضياء ابن زابات نصرتك يا منصور
العالمين قد بعى الجذوة عناد الاقتراب ابن ادراج رحمتك يا دهن العالمين
قد تكدر فيل القدس من اولي الهدى ابن الرازي في حياك يا من بين العالمين
قد كدر بحر العنايه بما اكلت من البرية ابن امواج فضلك يا امير العالمين
قد غمق باب تنقذ من شام الاغواء ابن صلاح جودك يا نوح العالمين قد كسرت
الاوراق من معوم ادراج التقوى ابن جود بحاب جودك يا بحر الدارين قد
تغير الاكوان من عناد العصبان ابن نفاث غفرانك يا غفار العالمين قد
نسى الغلام في ارض جبرياء ابن نهبت سما فضلك يا غياث افعالهم ان
فلم الا على من سمعت ذلك الا على من جودت البطار ان اسلمع يا منقش به لسان
الكبرياء يا من اطلوهم العالمين لولا البرود كيف يظهر حروف بيانك يا صديق الناس
واو لا البلبنة كيف شرفت شمس صبا اولك يا صبر العالمين ما احلى اثير
من افق المساوي بين اهل التقوى واشتباؤك بالله يا عشق العالمين يا
او نفع علم الا سفل اول على العبال ويخرج جمر الا فضائل با طهر العالمين
بن حمدانك اشركت شمس التوحيد وبصرتك ذوق ودين الصبر ان احط بمر



سأل عبيد بن عمير ^{١٨٩} ومخمس

ورأيت سال ١٧٨٨ هـ من ١٨٧١ م

العالمين توكل على الله في كل الأحوال ولا تفت من هبوب عواصف الجنان ان
استعد بالله ربك المصير العليم انه يضبط من شاء بسلطان من عنده انه يجر
العظيم الحكيم في صيغته الظلمة كان الوجه مشرقا ايضا واحاط من السموات والآرض
انا في ذلك الحالة ندعو البرية الى الله ولا يفرقا اجتماع الذين هم كفروا بالله اذ ان
بامرهم بعد قدسوا الساروا ما نزل له والمرش واحضره لدى الذين هم كفروا ^{امداد}
كذلك فعل ذلك المشرك البعيد فل من يضبطك يا ارحم الراحمين
اذك فبعضنا الاواسى امرى بيده فاحث فمخات الرمح على كل صفة وكلمة انا
بلقنا الامر بايدي الرسل من لنا انا كنا فامرهم ثم نشرناه بايدي الذين
اعرضوا الله لا يرضون كذا الماكرين ان الخناس خسر بكما في بين الناس فظن بذلك
بهميون على مطلق الامر ويحضره شأن الله في واسوا كذا ذلك سراب الله
وحفت عليه كلمة العذاب من امرت فمالب يخط فل بذلك يفرج امره وتشر
آياته ويعلمون ذلك الله به قدر كل امر عظيم باليهت يحضرون علينا الصاب
ويضكون دماننا في هذا السيل المستقيم انا ومننا ما عندنا في سبيل الله شهيد
بذلك ما انافه من الباطن ومن وادى اقم العزم به تحت امر الله العظيم
فل ان يكون مستظرا يوم الذي فيه ادى نضى بين الاغراب من جنود الملك
فاداه اذا يبعث ما لا يحصى من قلى ووجوه الاراد من الذين سبقت
انه لو الحكم على طراد وانه نضى العزم باليهت فل باليهت الذين هم كفروا
ان تطير مع الوفاء في هذا العوا منية ما طار في طيور الله الذين كل ما

سال هجرت و نسیم

واقعات سال ۱۲۸۱ هجری قمری ۱۸۶۱ م

جلسه نمودند و در جلسه ثانیه ظکراف از والی آمد محل جمال قدم را بشیر دادند و در
 مرتبه که فرقی همان است شریف بودند (واقعات همین صلوٰه عبادت) خصم
 اعظمین و افاضی در حضور ائمه اقدس و وقف در پی سوسه شست ساعت و نیم بود
 مجرب بود همین ساعت تابع ازضا و برابر طلب نمودند لاجل سوال و جواب چنین
 مجلس لسان عظمی این کلمه ناظر اخذ نم اصول الفکم و بندم اصول الله عن
 مالکم لا تقصرون این آیه مگر از لسان عظمی جاری و بعد از ورود جمال قدم با
 و اهل مجلس معذرت خواستند که با تکلف متخصم چه که سه نفس گشته شد این
 و جمیع اهل بلد خائف و هراسان گردیدند و موجب قانون عمل شود که با پیاده از
 قانون هم اطلاع نداشته باری سوال از اسم مبارک و وطن نمودند و معروض داشتند
 که موجب قانون است که این شواهد بشود و فرشته گردید فرمودند ان الله اعلم
 الشمس مجرب سوال شد فرمودند لا یخبرک که الا اسم فانظر و ان فی قرآن الذکر لعلی
 عندکم بعد کمال ملائمت عرض نمودند که خود شما بفرمایند از مجلس کمال اعظمه
 مسوا علی السرب و نقی بلسان القدره و القوة اسمی بجا، الله و ممکن فرود آمد
 فاعزها ثم نوبه وجه القدم الی المعنی و قال عز کبریا به لومهم لاسمضام هم فرمود
 العظه علی عین سدره الرابنه لظلمه باذال العبودیه چه کرده اند از تریبیه
 فبیت من حضر من کلمه الله الایم و بعد محتاجا الی الکلام فرمودند ما القدر
 من هذا الاجتماع و السؤال و الجواب لوفی برون اعترف بما هو مضمونکم و رجاء
 فان یکم لانی بالصبر و کون الذی علی و هر ساعت و از آیات سوره مبارک تبارک

